

جایگاه سیاسی شیعیان در افغانستان معاصر با تأکید بر آسیب‌های آن

سید قاسم رزاقی موسوی^۱

محمدامین میرزایی^۲

چکیده

نزدیک به سی درصد از جمعیت کشور افغانستان را شیعیان تشکیل می‌دهند. مفهوم عدالت در اسلام و تأکید یافته‌های مبتنی بر تجارب بشری بر مساوات و دادن نقش به کلیه مردمان یک سرزمین بیان‌گر ضرورت مشارکت فراگیر ملت‌ها در تمامی عرصه‌ها به ویژه قدرت می‌باشد. این نوشتار تلاش نموده با بررسی تاریخ سیاسی شیعیان در دوره معاصر به شناخت تهدیدهای درون و برون گروهی آن نیز دست یابد. به همین دلیل در تاریخ افغانستان با این سؤال مواجهیم که نقش شیعیان در ساختار سیاسی دوره معاصر افغانستان چگونه است. شکل‌گیری قدرت سیاسی افغانستان در نبود شیعیان آن، ابهام و تنش در روابط این دو، وضعیتی است که بر کل تاریخ معاصر این کشور سایه افکنده است. وجود موانع جدی در مسیر ورود شیعیان به ساختار قدرت، ضرورت بررسی نقش سیاسی آنان و چالش‌های آن را مشخص و مهم می‌نماید. شیعیان به دلیل چالش‌های درونی و بیرونی از حضور مناسب در ساختار سیاسی افغانستان بازمانده‌اند. مطالعه‌ی تحولات سیاسی معاصر شیعیان و تحلیل آن، روش رسیدن به اهداف این پژوهش می‌باشد. غیبت شیعیان در قدرت، دلایل متعدد داشته و آنان در این مسیر ناگزیر به شناسایی مشکلات و اتخاذ راهکار مبتنی بر آن می‌باشند. روشن نمودن چالش‌های بیرونی و درون گروهی شیعیان، که رویکرد قومی و تبعیض در نهاد قدرت افغانستان و فقدان سیستم سیاسی و برنامه استراتژیک در میان شیعیان آن، از آن جمله می‌باشند از نتایج این مطالعه به حساب می‌آیند.

کلید واژه‌ها: افغانستان، شیعیان، هزاره‌ها، دولت، تاریخ معاصر.

^۱ استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی razzaghi838@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، جامعه المصطفی العالمیه

مقدمه

میزان و چگونگی حضور در ساختارها به ویژه قدرت و دولت امروزه می‌تواند عیار مناسب و اساسی برای ارزیابی جایگاه و نقش نرم‌افزاری و سخت‌افزاری گروه‌های قومی و عقیدتی در دنیا مخصوصاً در جهان سوم باشد. البته باید این مسئله در کنار سایر مولفه‌ها به صورت جامع و با رویکرد واقع‌بینانه مورد تحلیل و ارزیابی کلی قرار گیرند. برای نمونه نمی‌توان از شرایط و بستر فراهم و یا نافرهم جامعه‌ی هدف، چشم‌پوشید و آن را در نتایج ارزیابی دخالت نداد. در همین راستا و با شرایط مطرح شده، این نوشتار تلاش دارد تا جایگاه سیاسی شیعیان افغانستان را در ساختار حکومت و نظام سیاسی آن کشور در دوره معاصر را بررسی نموده و از چگونگی شرایط و فضای شدیداً قومی آن جامعه اطلاعاتی ارائه نموده تا اهمیت این وضعیت به خوبی تبیین گردد.

با دقت در ماهیت و مولفه‌های اصلی تحولات در افغانستان و نقش محوری قومیت در هرگونه تغییرات آن از یک طرف و تجمع جمعیت اصلی و مرکزی شیعیان دوازده امامی در میان مردم هزاره از سوی دیگر، جای شگفتی نیست که واژه‌های شیعه و هزاره در این کشور وحدت مفهومی یافته و محققان خارجی و داخلی عمدتاً از این رهگذر به مطالعه در موضوع شیعیان پرداخته‌اند.^۱ این نوشتار نیز ناگزیر است تا این مهم را مورد توجه قرار داده و در نتیجه یکسان‌انگاری این واژه‌ها را مد نظر قرار دهد.

نکاتی در باب گذشته تاریخی شیعیان افغانستان

تشیع در افغانستان، پدیده‌ی امروزی نبوده بلکه ریشه در تاریخ دور آن دارد. مردم مرکزی این کشور (غور/ غرجستان) که همان هزاره جات امروزی است از همان آغاز گرایش به اسلام، آن را در هیئت شیعی پذیرا گردیدند.^۲ شیعه باوران این سرزمین، هرگز در پروژه سب و بدنام‌سازی اهل بیت(ع)، زیر بار تشویق و تهدید بنی‌امیه قرار نگرفته‌اند.^۳ با وجود تحمیل انواع محرومیت بر شیعیان این خطه، آنان خدمات شایانی را به مکتب تشیع ارائه و عالمان برجسته و طراز اول را تحویل جامعه‌ی شیعی داده‌اند.^۴

پس از سقوط رژیم طالبان و شروع فصل جدید تاریخی در افغانستان، فرصت و تهدیدهای فراوری جامعه‌ی شیعی آن، قرار گرفته است. آنان در صورت تقویت نقاط قوت، شناسایی و برطرف‌سازی ضعف‌های خود، می‌توانند از شرایط نوین در جهت محرومیت‌زدایی‌شان بهره‌برداری نموده و در کلیه عرصه‌ها سهم مناسب خود را بر عهده بگیرند.

جایگاه سیاسی شیعیان در ادوار تاریخی افغانستان

با دقت در مطالب قبل، به نظر می‌رسد ضرورت پرداخت به تاریخ شیعیان، بازخوانی مجدد و تحلیل کاربردی آن، تا حدودی تبیین و روشن گردیده باشد. نوشتار حاضر نیز تلاش دارد با همین رویکرد به شناخت کلی جایگاه سیاسی شیعیان امامی در تاریخ افغانستان پرداخته و چالش‌های فراروی آنان را در دوره معاصر به تحلیل بگیرد.

وضعیت سیاسی شیعیان در عصر حکومت‌های پادشاهی (۱۹۷۳-۱۷۴۷م.)

ساختار سیاسی در افغانستان از همان آغاز تاسیس این کشور توسط احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷م.)، بر مبنای قومیت و قبیله شکل گرفته و همین عامل، یکی از دلایل اصلی بی‌ثباتی در این کشور محسوب می‌گردد.^۵ از چهار قوم عمده ساکن در افغانستان این فقط پشتون‌ها بودند که نقش اصلی را در نهاد قدرت و سیستم اداری آن بر عهده گرفته و از میدان دادن به اقوام دیگر یعنی هزاره‌ها (شیعیان)، تاجیک‌ها، و ازبک‌ها همواره سرباز زدند. نوع تعامل اقوام ذکر شده با این مسئله در طول تاریخ این کشور یکسان نبوده و دچار فراز و فرود است از سوی دیگر سرکوب‌گری حاکمان نیز نسبت به اینان همین گونه است.

آنچه از مطالعه تاریخ افغانستان به دست می‌آید، به دلیل عدم نفوذ حکومت مرکزی، وجود حکومت‌های ملوک الطوایفی و شرایط خاص دولت‌های آن زمان، یعنی ضعف در مسائل ابزاری، هر دو جانب بلحاظ میدانی در سر درگمی به سر برده و البته این وضعیت در میان اقوام غیر حاکم از جمله هزاره‌ها پرنگ‌تر از حاکمیت به نظر می‌آید. چنانکه حکومت، در موضوع سهم قبایل غیر پشتون در قدرت دارای سیاست روشن و رسمی نبوده و در راستای منافع ساختار، هرازگاهی از عناصر ملیت‌های دیگر بهره می‌گرفت. اقوام دیگر از جمله هزاره‌های شیعی نیز نسبت به این مشکل، واکنش منسجم از خود نشان نداده^۶ و در مورد چگونگی چارچوب قدرت مرکزی بی‌تفاوت و فاقد برنامه و استراتژی بودند. این ارتباط میان دولت مرکزی با محوریت پشتون‌ها و اقلیت‌های دیگر به گونه‌ای بود که در اکثر اوقات به نظر نمی‌آمد آنان در درون یک کشور و یک دولت‌اند. در کل، نوع تعامل میان دولت و شیعیان را چگونگی منافع کوتاه مدت و حوادث مشخص می‌نمود تا استراتژی دو طرف. شاید اصل واگرایی شیعیان نسبت به دولت مرکزی و تأکید آنان بر استقلال، دلیل اصلی این فقدان استراتژی باشد.

در فضای این گونه‌ای، چالش‌های فراروی شیعیان از سوی حکومت، گسترده و پیچیده‌تر بوده و حساسیت در برابر آنان به دلیل مذهب، قوم و زبان پررنگ‌تر بود. در چارچوب این نوع ارتباط، ساختار حکومتی خالی از شیعیان بوده و فقط در عصر حکومت شخص احمدشاه برای مدت کوتاه درویش علی خان هزاره به دلیل حمایت‌های موثرش به نظامیان دولتی در جنگ هرات و پس از تصرف آن به عنوان والی این شهر گماشته شد.^۷ اما پس از مدتی با توطئه دیگران متهم به خیانت و در نهایت اعدام گردید.^۸ در دوره‌های بعدی نیز در غالب اوقات همین اصل پا برجا بوده و دولت مردان از دادن نقش به اقوام دیگر از جمله هزاره‌های شیعی اجتناب می‌نمودند. جالب اینکه، گروه دیگر از شیعیان یعنی قزلباش‌ها در ساختار اداری و به ویژه نظامی حکومت مرکزی سنی از همان ابتدای تشکیل آن حضور داشتند اما هیچ وقت نتوانستند از حضور خود در جهت منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی شیعه بهره ببرند.^۹ با وجود تلاش حاکمان کابل برای استیلا و کنترل کامل مناطق شیعه‌نشین، شیعیان موفق شدند تا عصر به قدرت رسیدن عبدالرحمن خان، به صورت مستقل زندگی نموده و دولت مرکزی سعی می‌کرد تا از رویارویی کامل با آنان اجتناب کند.^{۱۰} هر چند در پاره‌ای از موارد تنش جایگزین این اصل می‌گردید که برای نمونه می‌توان به دسیسه و قتل میر یزدان بخش بهسودی از سوی دوست محمد خان، پادشاه کابل اشاره داشت. میر یزدان بخش، با ویژگی‌های کارزماتیک که داشت موفق شد بسیاری از خان‌های مناطق مرکزی (محل سکونت شیعیان) افغانستان را تحت حاکمیت بگیرد. از او به عنوان تنها شخصی یاد شده که می‌خواست حکومت‌های ملوک‌الطوایفی شیعیان را متحد و یکپارچه سازد.^{۱۱}

با شروع حکومت عبدالرحمن خان (۱۸۸۰م)، فصل جدیدی در چگونگی تعامل میان دولت و شیعیان آغاز گردید. او تلاش داشت با برخورد با حکومت‌های محلی و ملوک‌الطوایفی، نفوذ حکومت مرکزی را در کل کشور گسترش دهد.^{۱۲} در راستای این هدف‌اش از خشونت، جلب نظر انگلستان و پررنگ نمودن اختلافات مذهبی و قومی بهره برد، گرچند که شیعیان به دلیل مذهبی و قومی، قربانیان اصلی سیاست‌های او بودند اما اقلیت‌های دیگر قومی همانند تاجیک‌ها، ازبک‌ها، نورستانی‌ها و حتی برخی از پشتون‌ها نیز در دوران او شدیداً سرکوب و قتل عام شدند.^{۱۳}

عبدالرحمن، با بیرحمی و استفاده از احساسات مذهبی و نیز فتوای‌های دسته‌ای از ملایان سنی به سیاست سرکوب شیعیان پرداخت.^{۱۴} به نظر می‌رسد تأکید هزاره‌ها بر خودمختاری و هویت مذهبی‌شان و همچنین عدم بهره‌گیری آنان از رویکرد سیاسی در تعامل با دولت مرکزی، عزم عبدالرحمن را در برخورد شدید با آنان جزم‌تر کرده بود. در این زمان، بیش از نیمی از شیعیان قتل عام؛ مناطق اصلی و

حاصل خیزشان غصب و حتی قانون بردگی در مورد آنان بکار گرفته شد.^{۱۵} بعد از مرگ عبدالرحمن و روی کار آمدن فرزندش حبیب‌اله (۱۹۰۱م) با توجه به اقتدار دولت مرکزی و شرایط پسا شاکست شیعیان، تحول خاص در روابط دولت و شیعیان اتفاق نیفتاد.

با روی کار آمدن، امان‌اله (۱۹۱۹م) و به دلیل سیاست‌های نوگرایانه وی، سخت‌گیری بر شیعیان کاهش یافته و در همین زمان با نظر مساعد شخص شاه، حکم بردگی هزاره‌های شیعی لغو گردید.^{۱۶} شاید مهم‌ترین دلیل این مسئله عدم هم‌خوانی تبعیضات قومی و مذهبی با برنامه‌های مترقیانه امان‌اله بوده باشد. در عصر حاکمیت نادر شاه (۱۹۲۹م) این روابط دوباره دچار تنش شده و به همین دلیل، عبدالخالق هزاره جوان دانشجوی شیعی این شاه را به قتل رساند. در دوران حکومت چهل ساله ظاهر خان (۱۹۳۳م) فرزند او پیامدهای این قتل کماکان دامن‌گیر شیعیان بوده و مبارزات علامه شهید بلخی و اشخاص همانند ابراهیم خان در میان شیعیان به همین علت شکل گرفت.^{۱۷} اما در دهه‌ای آخر حکومت ظاهرشاه، فضا تا حدودی تغییر و برخی از چهره‌های شیعی وارد ساختار قدرت شدند همانند عبدالواحد سرابی (وزیر برنامه‌ریزی) و محمد یعقوب لعلی (وزیر صنایع و معادن).

وضعیت سیاسی شیعیان در عصر دولت‌های جمهوری (۱۹۹۲-۱۹۷۳)

در تغییر نظام سیاسی از پادشاهی به جمهوری، ماهیت ساختار قدرت عوض نگردیده و فقط عناوین دستخوش تغییر گردید. محمد داود (۱۹۷۳م) پس از ساقط ساختن نظام پادشاهی و استقرار جمهوری، اصل سخت‌گیری بر شیعیان را بیش از گذشته حفظ نمود.^{۱۸} با شکل‌گیری کودتای سوسیالیستی (۱۹۷۸م) و تلاش آنان برای جذب حداکثری مردم افغانستان فضای سیاسی برای همه و از جمله شیعیان مساعد شده و آنان تقریباً برای اولین بار به ساختار و سیستم‌های اداری راه یافتند. سلطان علی کشتمند (۱۹۸۱م) از مردم هزاره و شیعه دو بار به عنوان نخست‌وزیری کشور دست یافته و برخی از چهره‌های دیگر شیعی همانند میثاق، نبی زاده، بیلاقی، ژنرال خداداد هزاره و... به سمت‌های وزارت، ولایت (استانداری) و نظامی مقرر گردیدند.^{۱۹} از سوی دیگر، اکثریت از همین شیعیان یعنی روحانیون و توده‌های روستایی آن به دلیل مشروع ندانستن رژیم کمونیستی مستقر در کابل و تضاد ایدئولوژیک با آن، در جهاد بر ضد شوروی و نظام کمونیستی مورد حمایت آن فعال بودند و سازمان‌های سیاسی و نظامی متعدد را برای تحقق این هدف شکل دادند.^{۲۰} اما پس از محتمل آمدن پیروزی مجاهدین،

احزاب سنی از سهیم نمودن احزاب جهادی و همکار شیعی خود، در قدرت سرباز زدند و همین امر، ضرورت وحدت و توجه به امور دیپلماتیک در کنار جهاد را در میان شیعیان روشن تر نمود.

گرد آمدن جریانات سیاسی-جهادی شیعیان (به جز بخشی از حرکت اسلامی) در قالب سازمان نو یعنی حزب وحدت اسلامی (۱۹۸۹م) به رهبری شهید مزاری، تحرکات و چانه‌زنی آن‌ها را برای مشارکت در قدرت پر رنگ‌تر از قبل نموده و علاوه بر آن، این حزب با یکپارچه نمودن مجاهدین شیعی در پیروزی نهایی جهاد مردم افغانستان نقش مؤثری ایفا نمود. سهم حزب وحدت اسلامی در متقاعدسازی نیروهای ژنرال دوستم در شمال افغانستان برای پیوستن به مجاهدین و فتح شهر مزار شریف (۱۸ مارس ۱۹۹۲) که از آنها به عنوان نقطه‌ای آغازین پیروزی جهاد یاد گردیده و همچنین نقش فعال آن در تصرف شهر کابل (آوریل ۱۹۹۲) یعنی نهایی شدن پیروزی جهاد مردم افغانستان، مطالب قبل را تایید می‌نماید.

شیعیان و دولت مجاهدین (۱۹۹۲-۱۹۹۶)

شکست دولت مورد حمایت شوروی در کابل، قدرت را در اختیار مجاهدین قرار داد (۲۸ آوریل ۱۹۹۲). احزاب سنی پیش از این، در نبود جریان‌های شیعی به ویژه وحدت اسلامی، بر سر حکومت موقت تحت ریاست مجددی به توافق رسیده بودند. در موضوع سهم شیعیان در قدرت، دو رویکرد در میان جریان‌های جهادی سنی وجود داشت رهبران میانه رو همانند صبغت الله مجددی موافق و رهبران افراطی مثل یونس خالص و سیاف مخالف آن بودند. حزب وحدت اسلامی با مجددی، بر سر جایگاه شیعیان در ساختار حکومتی و از جمله سپردن وزارت کلیدی امنیت ملی به شیعیان به توافق رسید. انحصار طلبی احمدشاه مسعود و از جمله مخالفت‌اش با این توافق، به عنوان وزیر دفاع دولت مجاهدین، مانع از حل سیاسی این مسئله گردید. مجددی ریس دولت مجاهدین بعداً به این نقش تخریبی مسعود، اذعان نمود.^{۲۱}

انسجام شیعیان با محوریت حزب وحدت اسلامی و رهبری شهید مزاری، آنان را به یکی از سه قدرت اصلی داخلی افغانستان تبدیل و برای نخستین بار در صحنه‌های بین‌الملل مطرح ساخت.^{۲۲} همین جایگاه سیاسی و نظامی هزاره‌ها، هر طرحی را برای حل بحران افغانستان، بدون مشارکت آنان به بن‌بست می‌کشاند. به همین دلیل، نظامیان حزب وحدت، توانستند در برابر جنگ‌های تمام عیار و خانمان سوز احمد شاه مسعود و عبدالرسول سیاف با حمایت عربستان، مقاومت نموده و از جایگاه

شیعیان در کشور دفاع نمایند. بعداً در شرایط پسا طالبان، پذیرش جایگاه و سهم شیعیان در قدرت از سوی بازیگران داخلی و خارجی در اجلاس بن، شاید بخشی زیاد از آن بدلیل مقاومت و تلاش‌های سیاسی دوره قبل بوده باشد.

وضعیت سیاسی شیعیان در عصر حکومت طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶)

گروه طالبان با حمایت‌های آشکار پاکستان، حدود پنج سال در افغانستان قدرت‌نمایی و آثار زیان بار از خود، بر جای گذاشت. در این مدت، اکثر مردم افغانستان قربانی سیاست‌های متحجرانه این گروه بوده و در این میان شرایط شیعیان در بدترین وضعیت قرار داشت. البته چگونگی رویکرد طالبان در برابر شیعیان، تا پیش از رویارویی مستقیم آن، با حزب وحدت اسلامی در غرب کابل در ابهام قرار داشت. ادامه جنگ‌های ویرانگر در بخش‌های تحت کنترل مجاهدین و در مقابل تأمین امنیت در مناطق تصرف شده از سوی طالبان، موجب اقبال عمومی از این گروه در میان مردم گردیده بود.

حزب وحدت شیعی تحت رهبری شهید مزاری، بیش از سه سال در غرب کابل، درگیر جنگ با اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف و شورای نظار احمدشاه مسعود، بود. گروه طالبان با پیروزی‌های برق‌آسا و شعار برقراری دولت اسلامی و تأمین امنیت در کل افغانستان، به غرب کابل رسیده و نیروهای شیعی را در محاصره قرار داد. حزب وحدت، توان درگیری در دو جبهه را نداشته و به همین دلیل با طالبان مبتنی بر اجازه عبور آنان از مناطق شیعی کابل و عدم مزاحمت شان برای نظامیان و مردم عادی شیعه و در نهایت واگذاری اسلحه و مناطق شیعی به این گروه در صورت موفقیت آنان در به دست گیری حاکمیت کشور، به توافق دست یافت.^{۲۳}

اما گروه طالبان با نقض کامل این توافق و با عهدشکنی، استاد مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی را بعد از سه روز شکنجه به شهادت رسانده که اخبار و تصاویر آن در رسانه‌های عربستان سعودی بازتاب یافت. پس از شهادت، شهید مزاری از سوی گروه طالبان و قدرت گرفتن این گروه، شیعیان نه تنها به حاشیه رانده شدند بلکه به شدت سرکوب و قتل عام شدند. تفسیر افراطی این گروه از دین و شریعت بستر برخورد همه جانبه را با شیعیان به عنوان روافض فراهم و آنان در شرایط دشوار دوره عبدالرحمن قرار داد.

نظام پسا طالبان (از ۲۰۰۱ به بعد)

حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. در آمریکا و حملات این کشور و دیگر هم پیمانان اش بر ضد گروه طالبان و در نهایت شکست آن و برقراری نظام جدید در افغانستان، فضای جدیدی را برای همه و از جمله شیعیان فراهم کرد. در توافق بن (۵ دسامبر ۲۰۰۱) سهم شیعیان در ذیل قومیت هزاره (در اجلاس بن، قومیت مبنای توزیع قدرت قرار گرفت) حدود ۲۰٪ تعیین شده و بر همین اساس دو معاونت ریاست جمهوری و پنج وزارت، در دولت موقت به شیعیان داده شد.^{۳۴} در دولت‌های انتقالی و اولین حکومت منتخب که همگی تحت ریاست حامد کرزی بودند نیز همین مقدار سهم در قدرت برای هزاره‌ها یا همان شیعیان مورد توجه قرار گرفت.

حضور شیعیان در پارلمان، مجلس سنا و سایر نهادهای مدیریتی تا حدودی قابل قبول و رو به رشد می‌نمود. جالب آنکه در توافق بن که زیر نظر سازمان ملل و کشورهای غربی ذی نفوذ در افغانستان تدوین گردید در جهت تحقق عدالت، برای زنان در تمام عرصه‌ها تبعیض مثبت مدنظر قرار گرفت. اما محرومیت چند سده‌ای شیعیان مساله‌ی نبود که به آسانی و در مدت زمان کوتاه، ترمیم شود، موانع متعددی درون گروهی و برون گروهی در این مسیر وجود داشت. البته توفیقات آنان در عرصه‌ی فرهنگی و تعداد منابع انسانی توانا قابل توجه بوده و توانستند در مراکز عالی آموزشی و فنی نقش‌های ممتاز را بازی کنند، گرچند که منافع گروهی و جمعی از این عرصه مدنظر نبوده، نقش و اهداف فردی و کوتاه مدت پررنگ‌تر به نظر می‌آید.

آسیب‌شناسی تنگناهای سیاسی شیعیان در افغانستان

جستار در تاریخ تحولات سیاسی افغانستان، به خوبی ثابت ساخت که جایگاه شیعیان این کشور در ساختار سیاسی آن، در بی‌جایگاهی بوده و این اصل در تمامی ادوار تاریخی پا برجا بوده. در مقطع‌های کوتاه از تاریخ این کشور، همانند عصرهای امان‌الله، دولت‌های کمونیستی و دوره جدید (پس از طالبان) این سنت دستخوش تغییر گردیده و این تغییرات نیز نسبت به تبعیض سیستماتیک گذشته، میزان توانایی و جمعیت شیعه‌ها از عمق و گستردگی برخوردار نبوده است. به همین دلیل اینان برای بهبود شرایطشان راه طولانی و دشوار در پیش روی دارند. یکی از مسائل اساسی پژوهشی در این موضوع، بررسی دقیق و همه‌جانبه‌ای چالش و آسیب‌های این مسئله می‌باشد. یافتن موانع مشارکت

سیاسی شیعیان افغانستان دارای اهمیت حیاتی و بنیادین برای آینده‌نگری آنان می‌باشد. این مهم در دو بخش درون و برون گروهی قابل بررسی می‌باشد.

آسیب‌های درون گروهی

بررسی موانع داخلی و درون گروهی چگونگی جایگاه سیاسی شیعیان، از اهداف اصلی این پژوهش بوده و به همین دلیل با مطالعه تاریخ سیاسی این مردم تلاش می‌شود تا این مهم به خوبی استخراج و تحلیل گردد.

۱. فقدان سیستم فراگیر و کارآمد

در جهان امروزی، ضرورت فعالیت‌های سیستماتیک و نظامند در همه‌ی امور، امر ضروری و بدیهی به شمار می‌آید. این الزام، در حوزه‌ی تلاش‌های سیاسی و اجتماعی از بایستگی بیشتر برخوردار بوده و دلیل آن نیز پیچیدگی بازی در این عرصه می‌باشد. مطالعه‌ی تحولات سیاسی و اجتماعی شیعیان، نشان دهنده فقدان این ضروری در بیشتر ادوار آن است و یا به عبارت دیگر، از همان بدو تاسیس افغانستان نوین، توسط احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷م)، شیعیان موضع انفعالی در برابر قدرت داشته‌اند. آنان همواره از نبود طرح و استراتژی تعریف شده در چارچوب یک سیستم درون گروهی رنج بردند. موضع واکنشی و انفعالی آنان در برابر ساخت قدرت، با توجه به تأکید هر دو جانب بر هویت اعتقادی و مذهبی خویش برای شیعیان فاجعه بار بوده است.

رابطه‌ای معناداری میان وجود سازمان‌های سیاسی در درون شیعیان افغانستان و جایگاه آنان در گفتمان و تغییرات قدرت وجود داشته است. دقت در فرازهای تاریخی، فعالیت حزب وحدت اسلامی به عنوان نماینده اصلی شیعیان در کانون سیاست کشور و بین‌الملل در دوران اخیر، وجود احزاب متعدد جهادی- سیاسی شیعی در زمان جهاد و مبارزه با شوروی سابق و حکومت وابسته به آن در کابل و عصر قبل از انقلاب که هزاره‌های شیعه مذهب به کلی فاقد احزاب سیاسی بودند، می‌تواند به فهم و درک این مسئله کمک نماید.

برخلاف گذشته در دوره اخیر، با محوریت حزب وحدت اسلامی، شیعیان توانستند جایگاه سیاسی خویش را ارتقاء داده و به عنوان یکی از طرف‌های اصلی در تغییرات کشور نقش ایفا نمایند.^{۲۵} حضور نسبی و قابل قبول آنان در تحولات دوره جهاد، با حضور احزاب متعدد شیعی، موفقیت‌های چشمگیر

سیاسی و نظامی توسط حزب وحدت اسلامی در دهه ۷۰ و در نهایت فقدان نقش شیعیان در هر نوع تحول داخلی، در دوران پیش از انقلاب در این کشور به خوبی سیر تطور جایگاهی آنها را در حوزه اجتماع و سیاست نشان داده و اهمیت سیستم سیاسی جامع و فراگیر را برای آنان مشخص می‌سازد.

۲. استراتژی و عمل غیر سیاسی در عرصه‌ی سیاست

چگونگی رفتار شیعیان، در همه‌ی امورات زندگی در ذیل تفسیر سنتی و غیر علمی از دین و مذهب شکل یافته بود. آنان بر خلاف پیشینه‌ی فرهنگی و علمی خویش، در تاریخ معاصرشان به دلایل متعدد از فقر تبیین علمی و امروزی پدیده‌های جدید رنج بردند. پایین بودن سطح عمومی دانش در میان آنان و نبود عناصر تحصیل کرده‌ی دینی و سایر تخصص‌ها که بخش عمده‌اش ریشه در محرومیت و تبعیض بر ضد آنها داشت در نهادهای این شرایط مؤثر بود. می‌توان از پاسخ مردم هزاره به مکاتبات عبدالرحمن حاکم کشور^{۲۶} و فریب خوردن سران آنان با عناوینی ارزشی فاقد پشتوانه اجرایی همچون قسم به خدا، قرآن و پیامبر، به عنوان بخشی از دلایل این مسئله نام برد. همین رویکرد ساده‌انگارانه و نسبتاً اخلاقی در برابر پدیده‌ای همانند سیاست ماکیاولانه از سوی زمام داران کشور، در ناکامی‌های سیاسی آنان تاثیرگذار بوده است.

۳. اختلافات درونی

شیعیان با تأثیرپذیری از فضای کلی کشور یعنی قبیله محوری و اختلافات دیگر، دچار انواع شکاف‌ها شده و مهم‌تر اینکه این مسئله نسبت به گذشته در عصر حاضر پررنگ گردیده و حتی نخبگان در آن، سهیم و فعال‌اند. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه اکثریت جمعیت شیعه در میان مردم هزاره بوده و آنها در طول تاریخ به دلیل مذهب و قومیت‌شان از سوی گروه‌های قومی دیگر به ویژه پشتون‌ها (قوم حاکم) تحقیر گردیده، این نگاه در بین اقلیت‌های غیرهزاره‌گی شیعی نیز سرایت نموده است. با توجه به انواع فشارها بر هزاره‌ها (قتل عام، زندان، به بردگی رفتن و...) شیعیان غیر هزاره، تلاش کردند با کم‌رنگ جلوه دادن هویت مذهبی خویش و دوری گزیدن از هزاره‌ها، از این تنگناها فرار نمایند. حتی برخی گروه‌های کوچک از خود هزاره‌ها، به دلایل فوق در داخل افغانستان دست به مهاجرت زده و خود را سنی معرفی نمودند. تفسیر غیر عقلانی از دین و مذهب در میان مردم افغانستان و از جمله هزاره‌ها نیز در این وضعیت مؤثر بوده است.

در کنار این، اختلافات منطقه‌ای و تنش‌های سیاسی در چارچوب احزاب و جریان‌های متعدد نیز شیعیان افغانستان را در طول تاریخ‌شان در شرایط سخت قرار داده و البته در شرایط امروزی واگرایی درونی آنان عمدتاً بر دو محور قوم و منطقه نسبت به دیگر عوامل پرننگ‌تر به نظر می‌آید.

۴. بحران رهبری سیاسی

این چالش تا حدودی زیاد متأثر از مسائل قبلی، دامن‌گیر شیعیان بوده است. در دوران نظام‌های ملوک‌الطوایفی، تلاش‌های میریزدان بخش به فرجام نرسیده و او فقط توانست ضرورت رهبری واحد را گوشزد نماید. در زمان حکومت ظاهر، علامه شهید بلخی، از یک سو با درک صحیح از شرایط سیاسی و اجتماعی کشور و از سوی دیگر، فهم مشکلات فراروی شیعیان، تلاش‌های فراگیر را در چارچوب سازمان ارشاد پی گرفت اما او نیز به سرنوشت میریزدان بخش، گرفتار گردید. جهاد شیعیان در برابر شوروی، شرایط گذشته را متحول ساخته و آنان را از آزادی‌های سیاسی برخوردار نموده و تشکیل جریان‌های سیاسی و جهادی متعدد برآیند شرایط جدید بود. تعدد رهبری، اختلافات و حتی درگیری‌های خونین در بستر سازمان‌های جهادی نو، بحران رهبری را در میان شیعیان پیچیده‌تر نیز نمود.

در دهه ۶۰ و پیش از پیروزی مجاهدین، برخی از رهبران شیعی، به ویژه شهید مزاری با هدف برون رفت از این کشمکش‌ها و تقویت موضع سیاسی مردم خود، در داخل و خارج افغانستان، تلاش‌های فراگیر را برای وحدت شیعیان آغاز نمودند، در فرجام این کوشش‌ها، سازمان نو، به نام حزب وحدت اسلامی متشکل از کلیه احزاب شیعی تشکیل و برای اولین بار عملاً به نقش شیعیان در تحولات سیاسی، نظامی و... این کشور اعتنایی داخلی و بین‌المللی صورت گرفت.^{۲۷} اما سرانجام و پس از موفقیت‌های بی‌مانند، مزاری در یک پیمان‌شکنی توسط گروه طالبان شهید گردید. او تا پایان زندگی‌اش، برای عدالت مبارزه و حقوق شیعیان را حتی در سطح سازمان ملل و جامعه بین‌الملل مطرح کرد. امروزه، عصر رهبری شهید مزاری و شخص او از محبوبیت بی‌نظیری در میان اقشار مختلف شیعیان افغانستان برخوردار می‌باشند.^{۲۸}

۵. سیاست زدگی شیعیان

در جوامع سنتی که در حال گذار به شرایط نوین قرار دارند، تخصص‌گرایی جایگاه واقعی نداشته و وظایف در درون اجتماع به درستی تقسیم نگردیده است. جامعه‌ای شیعی افغانستان علاوه بر این مشکل، آنان به دلیل بی‌ثباتی سیاسی این کشور و ارتباط تنگاتنگ سرنوشت‌شان در همه عرصه‌ها به

تغییرات سیاسی، به سیاست‌زدگی مبتلا هستند. جالب است که در درون این جامعه، میان درک و تحلیل یک انسان کم سواد و یک دانشجو و یا تحصیل کرده‌ای رشته علوم سیاسی از پدیده‌های سیاسی، عملاً تمایز گذاشته نشده و هر دو نسبتاً از اعتبار همسان برخوردارند. مردم همه سیاسی اما بدون سیاست‌مدار.

در یک دهه‌ی اخیر، نیز جامعه‌ی، شیعیان صحنه ظهور نخبگان هم طراز گردیده که به سختی می‌توان مناسبات ساختاری را در آن برقرار نمود. حوزه سیاسی اینان نیز از این وضعیت دشوار دچار آسیب و چالش جدی می‌باشد. این وضعیت نیز می‌تواند از رهگذر درک ناقص از عرصه‌ی سیاسی، فقدان پیشینه فعالیت‌های موفق جمعی، نبود اهداف مشترک و عدم تصمیم‌سازی در فقدان سیستم متولی آن، مورد تحلیل و فهم قرار گیرد.

۶. ضعف همکاری و تعامل نخبگان سیاسی

فارغ از موضوع عدم سیستم پایا و پویای سیاسی در میان شیعیان، نخبگان و رهبران آن از ضعف همبستگی و همکاری کارآمد در مسائل اساسی مربوط به قدرت نیز رنج می‌برند. رویکردهای سودجویانه فردی همواره بر تعقیب و پیگیری منافع جمعی ترجیح داده شده و همدیگرپذیری در میان آنان جایگاهی مهم ندارد. مهم‌تر اینکه در جریان تحولات اساسی سیاسی همانند انتخابات‌های ریاست جمهوری، پارلمان و شوراهای این وضعیت بدتر نیز می‌شود. دولتمردان و سایر رقبای سیاسی همواره از این وضعیت به نفع خود سوء استفاده نمودند. تشتت و پراکندگی سیاسی در عرصه عمل آن، از دست رفتن فرصت‌های مناسب، ادامه یافتن نگاه تبعیضی نظام سیاسی موجود و کارگزاران آن به شیعیان به عنوان شهروند درجه دو، از پیامدهای نبود تعامل و توافق میان نخبگان سیاسی جامعه‌ی شیعی در مسایل کلان، می‌باشد.

چالش‌های برون گروهی

۱. تبعیض از سوی نظام سیاسی بر شیعیان

قدرت سیاسی افغانستان، در تمام ادوار آن، در دست بخشی از پشتون‌ها قرار داشته و آنان کوشش نمودند تا از حضور اقوام دیگر در ساختار سیاسی و اداری جلوگیری نمایند. به دلیل تفاوت‌های قومی، مذهبی و زبانی شیعیان با قوم حاکم، این ممانعت برای دولت، جدی و کم‌دردر بوده است. اقلیت‌های

دیگر قومی در این کشور، به دلیل اشتراک مذهبی با دولت‌مردان، از مشکل کمتری برخوردار بوده‌اند. مهم اینست که این تبعیض‌ها، در تمام عرصه‌ها همچنان بر روی شیعیان این کشور، ادامه دارد. گرچند که قوانین جدید افغانستان، این موانع به رسمیت نمی‌شناسد اما در میدان عمل مشکلات همانند گذشته موجود بوده و همچنان نگاهی تبعیضی سیستماتیک به اتباع شیعی افغانستان وجود دارد.

۲. وجود تقسیمات کشوری تبعیض آلود

نظام اداری افغانستان، در نبود شیعیان این کشور، تعریف و تشکیل یافته است. مناطق شیعه‌نشین در تقسیمات اداری و حکومتی فاقد جایگاه بوده و همچنین از میان این مردم عناصری در نیروی اجرایی دولتی و مدیریتی تعیین نگردیده است. جالب اینکه با وجود معیار بودن جمعیت برای تقسیمات اداری و کشوری، شهرستان‌های شیعه‌نشین با جمعیت عمدتاً بالای ۱۰۰ هزار نفر و شهرستان‌های دیگر با میزان بسیار کمتر از آن حتی با ۵ هزار نفر شکل گرفته است.^{۲۹} همین تقسیمات اداری مشکل-دار، در شرایط فعلی به عنوان معیار و سنگ بنای توزیع امکانات و امتیازات حکومتی، قرار می‌گیرد. فساد، انواع تعصب و کشمکش‌ها در ساختار اداری افغانستان، ورود عناصر کارآمد شیعی را به بدنه-ی مدیریت این کشور مشکل‌تر نیز ساخته است. این مسئله در کلیه چارچوب‌های اداری و حتی به صورت پر رنگ‌تر در مراکز علمی وجود دارد. شهید مزاری رهبر شیعیان، بادرک این مسائل همواره بر خواسته‌های مردم در سه محور کلی رسمیت مذهب جعفری؛ تغییر تشکیلات اداری گذشته و سهم بودن شیعیان در کلیه تصمیم‌گیری‌ها تأکید می‌نمود.^{۳۰}

۳. عدم تعامل با بازیگران بیرونی

وجود بحران طولانی، در تاریخ معاصر افغانستان، موجب ورود بازیگران منطقه‌ای (پاکستان، ایران و عربستان) و بین‌المللی (آمریکا، برخی دولت‌های اروپایی و روسیه) در تغییرات این کشور شده و در زمان جهاد مردم با تجاوز شوروی سابق، این دخالت‌ها کاملاً علنی گردید. خالی بودن نهادهای رسمی و مهم کشور از عناصر شیعی، شرایط خاص و انزوای مناطق شیعه‌نشین، فهم و درک معیوب خود رهبران سنتی و روحانی جامعه شیعه، از تحولات سیاسی و نگاه دیگران به شیعیان به عنوان نیروهای ستون پنجم انقلاب ایران، از موانع عمده‌ی تعامل شیعیان با کشورها و سازمان‌های خارجی به حساب می‌آید. روابط و تعامل آنان، با ایران نیز خالی از مشکلات نبود. فقدان رویکرد استراتژیک به مسائل افغانستان در ایران، تعدد دستگاه‌های تصمیم‌ساز و اجرایی و نیز اختلافات سلیقه‌ای در موضوع افغانستان در این کشور، مواجه بودن خود ایران با مشکلات جنگ و تحریم و همچنین دشواری در

رابطه با کشورهای غربی، وجود سازمان‌های سیاسی مختلف در میان شیعیان افغانستان، تنگناهای سخت‌افزاری و مالی آنان، نبود تعریف مشخص و صحیح آنها نسبت به نوع نظام ایران و ابهام در معرفی الگوی سیاسی مناسب برای افغانستان از سوی آنان که بخشی از آن ناشی از مشکل قبلی بود، مهم‌ترین عوامل و چالش در چگونگی تعامل شیعیان با ایران، به حساب می‌آیند.

۴. سیاست اختلاف افکنی دیگران

در گذشته‌ای تاریخی شیعیان، حکومت و دیگر رقبای آنان، از سیاست اختلاف‌افکنی در میان آنها استفاده نموده‌اند.^{۳۱} این مشکل، در ادوار مختلف و حتی دوره معاصر به نظر می‌آید. نمونه‌ی برجسته آن، نفاق سال ۱۳۷۲ در میان رهبران حزب وحدت، از سوی دشمنان آنها بود که توانست این سازمان را در اوج موفقیت‌های آن، دو پارچه نماید.^{۳۲} این مسئله، یکی از چالش‌های مهم فراروی شیعیان در حوزه سیاست و اجتماع بوده و به دلایل مختلف از جمله محرومیت تاریخی و عدم بلوغ سیاسی شیعیان، همواره می‌توانند از این ناحیه آسیب‌های جدی را متحمل شوند.

نتیجه‌گیری

بررسی تاریخ معاصر افغانستان، روشن می‌سازد که حضور شیعیان، در ساختار قدرت آن، با چالش‌های اساسی روبرو بوده و تغییرات سیاسی در این کشور هنوز نتوانستند به جایگاه واقعی خود دست‌یابند. تأکید بر انحصارگرایی در جوهر قدرت شرقی، رویکرد قبیله‌ای و قومی به قدرت و استفاده ابزاری دولت‌مردان از تفاوت‌های مذهبی میان مردم افغانستان، نقش مؤثری بر وضعیت سیاسی و اجتماعی شیعیان این کشور داشته و البته که این تنها متغیر در این زمینه نبوده است. به نظر می‌رسد، شناسایی دقیق آسیب‌های بیرونی و درون‌گروهی در این رهگذر، فهم و ارائه راهکار در این موضوع را تسهیل می‌نماید. چالش‌های داخلی؛ نبود سیستم جامع و فراگیر سیاسی در درون شیعیان، بحران رهبری، عمل سیاسی نامناسب و فهم و درک نادرست و واقعی از آن، سیاست‌زدگی عمومی، شکاف‌های درون‌گروهی و ناهماهنگی در میان نخبگان و نیز در طرف دیگر، چالش‌های خارجی؛ نهادینه شدن تبعیض در ساختار مدیریتی کشور، تقسیمات اداری تبعیض‌آلود و خلاف عدالت اجتماعی، عدم تمایل بازیگران خارجی برای تعامل سازنده با شیعیان و ضعف خود آنان در این مسئله و سرانجام پیگیری سیاست نفاق در میان آنها از سوی دشمنان آنان از یافته‌های این پژوهش می‌باشد. مشخص ساختن یکی از دو هویت مذهبی و یا قومی از سوی شیعیان، جهت فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز در چگونگی آینده آنان در این عرصه تأثیرگذار خواهد بود.

یادداشت‌ها:

- ۱- بینش، محمد وحید و دیگران، شیعیان افغانستان؛ روابط، جایگاه و جریان‌ها و احزاب، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۱، ص ۲۵۸.
- ۲- جوزجانی، منهاج السراج، طبقات ناصری، گردآوری عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۲۰.
- ۳- ناصری داودی، عبدالمجید، تشیع در خراسان، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸، ص ۴۶.
- ۴- جوادی آملی، عبدالله، «سخنرانی در کنگره بزرگداشت صدمین سال رحلت مرحوم آخوند خراسانی (ره)»، تاریخ: ۱۳۹۰/۹/۲۴، فصلنامه تخصصی پگاه اندیشه، سال پنجم، شماره ۱۰ و ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- ۵- گلیفورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۵۳.
- ۶- پولادی، حسن، هزاره‌ها، ترجمه علی‌عالمی کرمانی، تهران: موسسه انتشارات عرفان، ۱۳۸۷، ص ۶۱۳.
- ۷- اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره‌ها در جریان تاریخ و فرازهای تاریخ سیاسی اجتماعی افغانستان، قم: انتشارات شرایع، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۸۸.
- ۸- یزدانی، حسین علی- حاج کاظم، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۳۹۰، ص ۴۴۳.
- ۹- بختیاری، محمد عزیز، شیعیان افغانستان، قم: انتشارات شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱.
- ۱۰- فرخ، سید مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، نقد و تصحیح کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان، قم: احسانی، ۱۳۷۱، ص ۴۰۱.
- ۱۱- تیمورخانوف، ل، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، ایران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱ و ۱۵۳.
- ۱۲- کاتب هزاره، ملا فیض محمد، سراج التواریخ، تهران: مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۱۰۲۲.
- ۱۳- موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی، قم: اشک یاس، ۱۳۸۶، ص ۱۵۴.
- ۱۴- تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره، ص ۲۲۵.
- ۱۵- ریاضی هروی، محمد یوسف، عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سال‌های ۱۲۰۷-۱۳۲۴)، به کوشش محمد آصف فکرت هروی، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۲۱؛ بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۷۱ و ۷۲.
- ۱۶- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۲۴۸.
- ۱۷- ر.ک: دولت‌آبادی، بصیر احمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم: ابتکار دانش، ۱۳۸۵، صص ۳۲۷-۴۳۳.

- ۱۸- آیتی، عبدالقیوم، تمدن و فرهنگ شیعیان افغانستان (از صفویه تا دوره معاصر)، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۹۰، ص ۶۸.
- ۱۹- همان، ص ۷۱.
- ۲۰- روا، البویه، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ترجمه علی عالمی کرمانی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشاراتی عرفان، ۱۳۹۰.
- ۲۱- گروه پژوهش سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، چاپ اول، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین، ۱۳۸۱، ص ۹۱۴.
- ۲۲- موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۲۵۲.
- ۲۳- گروه پژوهش سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ص ۱۰۵۰.
- ۲۴- بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۱۶.
- ۲۵- بینش و دیگران، شیعیان افغانستان؛ روابط، جایگاه و جریان‌ها و احزاب، ص ۲۸۳؛ موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۲۵۲.
- ۲۶- بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۱۷۰.
- ۲۷- همان، ص ۲۱۱.
- ۲۸- موسوی، هزاره‌های افغانستان، ص ۲۵۵.
- ۲۹- بینش و دیگران، شیعیان افغانستان؛ روابط، جایگاه و جریان‌ها و احزاب، ص ۵۶۲.
- ۳۰- ضیایی، رضا، چراغ راه؛ برگزیده‌ای از سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و پیام‌های استاد شهید بابه مزاری (ره)، اروپا: بنیاد رهبر شهید بابه مزاری، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰.
- ۳۱- تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره، ص ۱۵۰.
- ۳۲- بختیاری، شیعیان افغانستان، ص ۲۱۳.